

شهادت به وقت آخرین مرخصی

پای صحب خانوادہ شهید امیر رضا رضانی سرباز وظیفہ مشہدی کہ ۲۲ بہمن امسال در هنگ مرزی زابل به شہادت رسید

باران مہرانی

پدر با شائہ ہای افتادہ و کمر خمیدہ، قدم ہایش را آرام و آہستہ برمی دارد. مادر، آرام و باطمینانہ راہ راہ می رود. با اینکہ چادرش را قرص و کامل گرفتہ، معلوم است کہ نایب برای راہ رفتن ندارد. چشمان ہر دوشان از فرط گرہ، قرمز شدہ و بفک کردہ است. رفتارشان بہ بہت زدہ ہا بیشتر شبیہ است تا ماتم زدہ ہا. انگار پذیرش شہادت و نبودن امیر رضا برایشان سخت است. اصلا باور ندارند ڈر دانہ ای کہ سال ہا قد کشیدہ و جوان رعنائی شدہ، حالا نیست. بیشتر از آنکہ کلامی بگویند و پرسیش ہای ما را پاسخ بدهند، در گیر مکث ہای طولانی ہستند؛ گاہ چہرہ بہ چہرہ می شوند و بی ہیچ حسی بہ چشمان ہم نگاہ می کنند، گاہی مادر بہ میان حرف ہای پدر می آید و گاہ پدر حرف ہای مادر را ادامہ می دہد. بیشتر کلمات را بریدہ بریدہ ادا می کنند. برای جفت و جور کردن ہمین جملات، گاہی مجبورم در ذہنم فعل یا فاعلی ردیف کنم و جملہ ہای ناتمام را بگویند. تعبیر کنم، برای ادای اولین جملات، دقایقی طولانی می گذرد و حرفی بہ میان نمی آید. سکستن این سکوت طولانی ہم سخت است. لحظات انگار در مسیر زمان، عقب گرد کردہ اند و کسی جلودارشان نیست. ہیچ چیز بہ اختیارشان نیست، مثل اشک ہای مادر کہ آرام می بارد و در سکوت روی گونه ہایش می ریزد و مثل صورت ماتم زدہ پدر کہ بہ اختیار یا بی اختیار، در بیشتر دقایق حضور ما، چشم بہ زمین دوختہ است. شاید هنوز آہنگ صدای امیر رضا در گوش پدر و مادر است کہ چند روز پیش از پشت تلفن صدایش را شنیدند، «الو سلام ما، صدای من را دارد؟ تا چند روز دیگر مرخصی می گیرم و بہ مشهد می آیم. راستی سرنہنگ گفت دیگر کم کم وسایلم را جمع کنم، چون چیزی بہ آخر خدمت منماندہ است.» حالا توبت مرخصی امیر رضا رسیدہ است، اما پدر و مادر فکر نمی کردند مرخصی امیر رضا، اپنی باشد.

دم دمای غروب جمعہ است و خورشید تہ مانہ نور زرد و نارنجی اش را در ہم آغشتہ و بہ اطراف پراکندہ است. غم غروب ہای جمعہ انگار امروز جان کاہ تر است و انگار این غروب از ہمیشہ دلگیر تر شدہ است، وارد کوچہ باینظر ۵۷ کہ می شوم، کوچہ ای کوچک و پارک پیش رویمان قرار دارد. کوچہ ای خلوت و کوچک و نتسانی ای کہ نیازی بہ پرسیدن نیست؛ دیوار خانہ با چند بنر عزا سیاہ پوش شدہ است؛ «خانوادہ محترم رضانی، شہادت سرباز پرافتخار، شہید امیر رضا رضانی را بہ مساحت مقدس امام زمان (عج) و مقام معظم رہبری تسلیت عرض می نمایم.» «خانوادہ محترم رضانی، عروج ملکوتی و پرواز فرزندتان، جوان ناکام امیر رضا رضانی را بہ شما تسلیت عرض کردہ و از در گاہ ایزد منان برایتان صبر مسئلت داریم» و...

با قرار قبلی، وارد می شوم. خانہ شان دائم از حضور دوست، آشنا، ہمسایہ و فامیل پر و خالی می شود. تا یادمان می آید، ہر گاہ بہ سراغ خانوادہ شہدا

رفته ایم، از مادران شہدا سن و سالی گذشتہ بودہ و غم فراق و گرد پیروی بر چہرہ داشتہ اند. مادر امیر رضا اما هنوز جوان بہ نظر می رسد؛ اما مگر فرقی ہم دارد؟ حالا در میان سالی بہ ماتم فرزند شہدیش نشستہ، با این تفاوت کہ او هنوز بیکر در دانہ اش را ہم ندیدہ است. حتما سال ہای بعد کہ بہ سراغش بیاییم، گذر روزگار و ماتم نبودن امیر رضا، شکستہ ترش کردہ است.

خدمت؛ بدون سوال، بدون چانوزنی

آبان سال ۹۶ بود کہ با تقسیم محل خدمت، مشخص شد امیر رضا باید دوران خدمتش را در هنگ مرزی زابل بگذراند؛ جایی کہ ۸۵۰ کیلومتر دورتر از مشهد است و فاصلہ ای کہ مادر باید ہر روز با دعا و آہ ہای قرآن، دوری اش از امیر رضا را آرامش بخشد. بہ ہر حال مادر است و دلتنگی ہایی کہ در مانسی جز دیدن و ندانستن، امیر رضا را برای رفتن «تاز» نداشت. خیلی راحت و با روی باز خدمت را پذیرفت و راہی شد. او حتی برای تعبیر محل خدمتش و حضور در مشهد یا یکی از شہرہای خراسان رضوی، ہیچ تقلائی نکرد. می گفت: «خدمت است دیگر؛ باید بروم. من آنجا نیاشم، یکی دیگر می رود، ہمہ ہم مادر داریم و خانوادہ و ہمہ ہم دل نگران فرزندشان می شوند.»

سپردن مشی بہ خدا

بغض، سکینہ خانم را رها نمی کند، در دست مثل بغض ہمسرش کہ در میانہ گفت گو، بارہا با صدای بلند می شکند و بہ تلخی گریہ می کند. سکینہ خانم مثل ماتم زدہ ہا بہ آرامی سرش را بہ چپ و راست تکان می دہد و می گویند: امیر رضا

پسند دومان بود، وقتی مشخص شد کہ باید زابل خدمت کند، نہ خودش ناراحت شد و نہ ما بہ کسی رو انداختیم کہ محل خدمتش تعبیر کند. چند نفری از ہم خدمتی ہایش بیگیری کردند و محل خدمشان را عوض کردند، اما ہم ما و ہم خودش تقبیر ہر قسمت باشد و از ہممان روز اولی کہ امیر رضا را راہی کردیم، او را بہ خدا سپردم.

مادر بہ عکس سپرش کہ روی پتر گوشہ خانہ نقش بستہ است، نگاہ می اندازد، آہی بلند خوالہ روزگار می کند و ادامہ می دہد: امیر رضا از دوران کودکی بہ قول امروزی ہا بچہ ہیبتی بود، بزرگ تر ہم کہ شد ہر جا ہیبت و مراسم مذہبی بود، قبیحہ دور گردن می انداخت و می رفت. بچہ بی توفی بود، حتی طرز لباس پوشیدنش ہم با بقیہ ہم سن و سالانش فرق می کرد. گاہی ممکن بود از چیزی ناراحت باشد و حرف نسنجیدہ ای بزند اما خیلی زود عذرخواہی می کرد و دست من و پدرش را می بوسید تا از او راضی باشیم. توی محل کمک حال خیلی ہا بود و تلاش می کرد برای اہالی محل کاری انجام بدهد. اگر در خیابان بار سنجینی بہ دست افراد منس می دید بہ آن ہا کمک می کرد یا اگر سوار ماشین بود، آن ہا را تا خانہ شان می رساند.

۲۴ ساعت قبل از مرخصی...

پدر امیر رضا همان طور کہ سعی می کند بہ قطرہ ہای اشکی کہ در چشم ہایش صف کشیدہ اند، مجال جاری شدن ندهد، دست ہایش را در ہم گریہ می زند تا لرزشش کمتر آشکار شود. می گویند: امیر رضا فقط ۲۱ سال داشت. دیگر چیزی از خدمتش نماندہ بودہ بہ دلیل



عکس از مصطفی رضانی، پسر امیر رضا

۶ ماہ غیبت برای اعزام، یک ماہ اضافہ خدمت داشت، پسر، صبح روز ۲۲ بہمن بہ خانہ رنگ زد و گفت کہ می خواہد بہ مرخصی بیاید. خواست برایش پول واریز کنیم و قرار شد تا شب یک شمارہ کارت برای ما پیامک کند، اما خبری نشد تا اینکہ فردای آن روز بہ ما اطلاع دادند امیر رضا، شب گذشتہ بہ آمادہ باش بودہ و همان جانی بہ شہادت رسیدہ است. بہ ما ہم فعلا چیز بیشتری از جزئیات شہادت پسر نگفتہ اند.

با گفتن این جملہ، دوبارہ بغض نیمہ راہ پدر می شکند و این بار صدای شکستش بلندتر است؛ بغضی کہ با ہمراہی برادران امیر رضا ہمراہ شدہ است. باورش سخت است کہ قرار بود تا چند روز دیگر امیر رضا بہ خانہ بیاید و اہالی خانہ برای رفع دلتنگی یک دل سیر یا او حرف بزنند و نگاہش کنند، اما حالا تنها می توانند بیکر بی جان او را در آغوش بگیرند و بر پلک ہای بستہ او بوسہ بزنند. سکوت غم باری فضای خانہ را پر کردہ است؛ سکوتی کہ در میانہ حرف ہای پدر یا مادر، گاہی با صدا و گاہی بی صدا می شکند و اہل خانہ ہم فارغ از این حال و احوال نیستند.

می خواست مدافع حرم بشود

سکینہ خانم خیلی سعی می کند بر خودش و گریہ اش مسلط باشد. می خواہد حرف بزند و از امیر رضا بیشتر بگوید، با چشمان پراشک و صدای حق حق کہ نمی تواند از عزیز دانہ اش بگوید. اشک ہایش را پاک می کند، نفسش را بہ سختی تازہ می کند و ادامہ می دہد: امیر رضا ہمیشہ آرزو داشت مدافع حرم شود. دائم بہ من التماس می کرد و می گفت کہ مادر اجازہ بدہ

۲۲ بہمن بود کہ امیر رضا در حال خدمت در هنگ مرزی زابل و در راہ دفاع از وطن بہ شہادت رسید.

کتر از ۲۴ ساعت بعد از حضور ما در منزل آقای رضانی، صبح شنبہ، بیکر این سرباز مدافع وطن، با حضور مردم مشهد و فرماندہان نیروہای مسلح، مسئولان بنیاد شہید استان، خادمان حرم مطہر و زائران و مجاوران بارگاہ رضوی، از مقابل مہد بہ تا حرم امام رضا (ع) تشییع شد. بیکر این شہید گرام قدر بعد از اقامہ نماز ظہر و عصر و طواف در حرم، برای خاک سپاری بہ گلزار شہدای بہشت رضا مشہد منتقل شد.



شہادت

روزنامہ شہرامید وزنگی

شنبہ ۲۸ بہمن ۱۳۹۸ شمسر ۲۰۲۷

SHAHREANEMISIR

۷۰ سالگی

روزنامہ شہرامید وزنگی

شنبہ ۲۸ بہمن ۱۳۹۸ شمسر ۲۰۲۷

SHAHREANEMISIR

روزنامہ شہرامید وزنگی

شنبہ ۲۸ بہمن ۱۳۹۸ شمسر ۲۰۲۷

SHAHREANEMISIR

روزنامہ شہرامید وزنگی

شنبہ ۲۸ بہمن ۱۳۹۸ شمسر ۲۰۲۷

SHAHREANEMISIR

روزنامہ شہرامید وزنگی

شنبہ ۲۸ بہمن ۱۳۹۸ شمسر ۲۰۲۷

SHAHREANEMISIR

روزنامہ شہرامید وزنگی

شنبہ ۲۸ بہمن ۱۳۹۸ شمسر ۲۰۲۷

SHAHREANEMISIR

روزنامہ شہرامید وزنگی

شنبہ ۲۸ بہمن ۱۳۹۸ شمسر ۲۰۲۷

SHAHREANEMISIR

قالب خاطرہ



خیبر و مردان بی ادعایش

خیبر مردان سترگی داشت؛ ابراہیم ہمت و مہدی باکری ہر چند رفتند اما یادگار رشادت امثال آن ہا پیروزی ما بود در عملیاتی کہ دنیا را انگشت بہ دہان گذاشت.

ہفتہ ای کہ گذشت

تقدیم ۷۰ شاخہ گل توسط بانوی تهرانی بہ مادران شہدا

مینا رحمانی، بانوی تهرانی، بہ مناسبت میلاد حضرت زہرا (س)، ۷۰ شاخہ گل دست ساز بہ مادران شہدای تهرانی تقدیم کرد.

بزرگداشت شہید مدافع حرم «اصغر پاشاپور» بر گزار شد

مراسم بزرگداشت شہید مدافع حرم، اصغر پاشاپور، از فرماندہان نیروی قدس سپاہ پاسداران انقلاب اسلامی، با حضور ہم زمان وی، مردم و مداحی جمعی از مداحان برگزار شد.

بستری شدن پدر و مادر شہیدان فہمیدہ در بیمارستان

والدین شہیدان داوود و محمدحسین فہمیدہ بہ دلیل بیماری در بیمارستان بستری شدند. حاج محمدتقی فہمیدہ بہ علت دیالیز و بیماری پارکینسون و فاطمہ کریمی بہ دلیل سکتہ مغزی در بخش مراقبت ہای ویژه بستری شدہ اند.

شہر ری، میزبان یادوارہ شہید «زمانی نیا»

مراسم بزرگداشت شہید مدافع حرم، وحید زمانی نیا، در آستان مقدس شیخ صدوق (ر) در شہر ری، سہارہ ورامین، خیابان ابن بابویہ برگزار شد.

خلبان پیش سکوت نہاجا آسمانی شد

سرهنگ خلیان غلامحسین (بہروز) نقدی بیک، از خلبانان نیروی هوایی ارتش و اسطوره پرواز با ہوابہماہی اف ۴ فانتوم، شامگاہ ۲۵ بہمن ۱۳۹۸ در بیمارستان بقیہ... (عج) تہران، دار فانی را وداع گفت. او در ۸ سال دفاع مقدس ۴۴ ماہ موریت برون مرزی علیہ رژیم بعثی صدام را در کارنامہ خود ثبت کرد کہ در میان آن ہا می توان بہ درگیری مستقیم هوایی با جنگندہ های رژیم صدام و شرکت در عملیات غرورآفرین مرصاد نیز اشارہ کرد.

سامانہ ضردار «شہید محمدرضا دہقان» رونمایی شد

سامانہ جست و جوگر ضردار «شہید محمدرضا دہقان»، عصر جمعہ ۲۵ بہمن در چہارمین کنگرہ بین المللی شہدای مدافع حرم و امنیت رونمایی شد.

«بخندی بہ رنگ شہادت» منتشر شد

«بخندی بہ رنگ شہادت»، زندگی نامہ عباس دانشگر، شہید مدافع حرم توسط انتشارات سورہ مہر، بہ کوشش مومن دانشگر و محسن حسن زادہ در ۳۰۰ صفحہ منتشر شد.

تقدیم تاریخ

۱) ۲۸ بہمن ۱۳۶۷: آغاز مذاکرات سہ جانبہ صلح ایران و عراق در نیویورک

۲) ۲۹ بہمن ۱۳۶۳: آغاز تلاش ہای پشت پردہ سورہ برای انجام مذاکرات صلح میان ایران و عراق؛ آغاز حملات هوایی عراق بہ جزایر نفتی خاک (۱۳۶۴)

۳) ۳۰ بہمن ۱۳۶۲: شہادت سردار مہدی شرع پسند، فرماندہ عملیات چنگولہ در والفجر ۵؛ شہادت سردار حاج حاتم و ۲۷۵ پاسدار انقلاب اسلامی در سانحہ سقوط ایولوشین در کرمان (۱۳۸۱)؛ رونمایی از ناوچہ جہازمان با حضور رہبر معظم انقلاب (۱۳۸۸)

۴) ۱۱ اسفند ۱۳۶۰: عملیات کوچک امام علی (ع) بہ طور مشترک با حضور ارتش و سپاہ در تنگہ جزاہ؛ شہادت حاجت الاسلام المسلمین فضل... محلاتی، نمایندہ ولی فقیہ در سپاہ پاسداران و در حملہ جنگندہ عراقی بہ ہوابہماہی وی (۱۳۶۴)

۵) ۱۲ اسفند ۱۳۵۹: حملہ نیروہای عراقی بہ شہر سردشت؛ عملیات کوچک والفجر در جنوب دہلران توسط سپاہ (۱۳۶۲)

۶) ۱۳ اسفند ۱۳۶۲: آغاز عملیات بزرگ خیبر در منطقہ ہورالہویزہ و شمال بصرہ؛ آغاز عملیات والفجر ۶ با رمز باہر اہس (۱۳۶۲)؛ اجرای عملیات تکمیلی کربلا ۵ (۱۳۶۵)

۷) ۱۴ اسفند ۱۳۶۵: اجرای عملیات فتح ۴ (مرحلہ دوم)

مادر شہید امیر رضا رضانی: ہمیشہ آرزو داشت مدافع حرم شود.

دائم بہ من التماس می کرد و می گفت کہ مادر اجازہ بدہ تا برای دفاع از حرم خانم زینب (س) راہی سورہ بہ بشوم، اما من راضی نبودم. حالا امیر رضا بہ آرزوی قلبی خودش کہ شہادت بود، رسیدہ است

حماسہ ای بود در شمار قہرمانی ہای لشکریان صاحب الزمان کہ در جنگ ہم درس جوانمردی می دادند. ہمین ہم تفاوت ما را با دشمن عملیات بود ہمین خلق و خو، امروز ہم خط تمیز ما از جہان کفر است. ما ہیچ گاہ اہل ناجوانمردی نیستیم. اہل سلاح نامتعارف کشتار جمعی نیستیم. ما بمب اتم را، حتی رفتن بہ سوسپاش را با فتوای رہبران، حرام می دانیم اما دشمنان ما را سلوک بہ ناجوانمردی است کہ در برابرش باید با اقتدار ایستاد. آن روز ما توان هوایی برای دفاع از زمین گانمان را نداشتیم بہ اندازہ ای کہ باید، اما امروز زمین و هوا و دریا، بہ اذن خداوند در سیطرہ قدرت جوانمردان ایرانی است و خیبر شکاران امروز دست بر تر دارند در دفاع از وطن.

و «درخت گردو» ہا مدفن کودکان سترزمین نمی شدند اما... دشمن جنایت می کرد اما ما با جوانمردی جواب می دادیم. در ہمین عملیات بود کہ رزمندگان خراسانی، تعدادی اسیر گرفتند و چون اسماکان انتقال آنان بہ پشت جیبہ نبود، برخلاف رویہ معمول جنگ ہا، در جہان، بہ رگبارشان نیستند، بلکہ آزادشان کردند تا بہ کشور خود برگردند اما جواب این جوانمردی را سال بعد عراقی ہا، در عملیات بدر، یزداد دادند؛ آنجا کہ از ما اسیر گرفتند اما چون امکان تخلیہ آنان بہ پشت جیبہ را نداشتند، با تانک از رویشان رد شدند تا بگویند نوادگان همان جنایتکارانی ہستند کہ بر پیکر سیدالشہد (ع) و یارانش اسب تاختند. بگذریم؛ عملیات خیبر

اقدام بہ بمباران شیمیایی گسترده مناطق عملیاتی، خطوط مقدم، مواضع توپ ہا، عقبہ و واحدهای پشتیبانی نیروہای ایرانی کرد. بنابر ہمین گزارش ہا، ارتش عراق با اجرای حدود صد حملہ شیمیایی، نزدیک بہ ہزار بمب و راکت حامل عوامل شیمیایی و بیش از ۳۰۰ گلولہ توپ شیمیایی شلیک کرد؛ یعنی جنایت جنگی را در ہمین عملیات بہ حد اعلا رساند و چون از نبرد زودرو با رزمندگان ما عاجز ماند، بہ ناجوانمردی در جنگ روی آورد؛ کاری کہ ہیچ جنگجوی باشرافی بدان دست نمی یازد اما صدام و حامیانش را با جوانمردی چہ کار! اگر آن روز، نہادہای بین المللی بقہ جانی بغدادی را می گرفتند، جہان بہ سوگ سردشت و حلجہ نمی نشست

و دکہ تلفن جلوبوش، صدای مارش و اخبار عملیات را از رادیو می شنیدیم کہ صدایش در ہمہ میدان بہ گوش می رسید. هنوز کلمات تیر خیر در حافظہ ما تازہ است؛ «رزمندگان اسلام از دجلہ و فرات گذشتند». این اولین عملیات گسترندہ آبی و خاکی ما بود کہ با توجہ بہ غافلگیر شدن دشمن، در مراحل اولیه با پیشرفت سریع نیروہای ما ہمراہ بود و در ہمین عملیات بود کہ دشمن یعنی برای نخستین بار بہ صورت گسترندہ و در حجم زیاد، از سلاح ہای شیمیایی استفادہ کرد. بنابر گزارش ہا، در خلال عملیات خیبر، کہ از ۱۳ اسفند آغاز شد، ارتش عراق از تاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۶۲ با یک گیری ۳۳ فروند بمب افکن، حدود ۱۰۰ قبضہ توپ و نیز ہوابہماہی تک موتورہ و بالگرد ہا،



غلامرضا بنی اسدی چندسالگی کم داشتیم برای ایستادن در صف

مردانی کہ قامت رشید کردند تا شکوہ اساطیری ایران اسلامی، در جمعی از بہروز بیاید. امروز کہ در ساختمان روزنامہ شہرا را در میدان شہدای مشہد انگشتام بر صفحہ کلید می دود تا از آن روز ہا روایت کند، یاد است ۳۶ سال پیش را در آن سوی میدان شہدا، همان جاکہ پاساژ خرازی بود